

## فصل دوم

### سرزمین و جمعیت

رابطه گسترده ، عمیق و درهم تنیده انسان با طبیعت و محیط پیرامون غیر قابل تردید است چراکه طبیعت از گذر انسان به خلق فرهنگ دست می یازد و متقابلا انسان در تودرتوی محیط اطراف و سرزمین خود تاریخ را می آفریند و در واقع این تاریخ و جغرا فیای جمعیت های انسانی است که در فرهنگ آنان به نقطه تلاقی رسیده و در قدم به قدم و لایه به لایه این آفریده مشترک زمان ، مکان و انسان، همزمان هستی پیدا می کند.

سرزمین، بستر رویش و تداوم حیات انسان و چهارچوب ژرف ترین و عاطفی ترین علائق و خواسته های اوست . دل‌ستگي بشر به وطن و خاک بجدی است که تنها با مهر و تعلق خاطر به مادر قابل قیاس می باشد و جغرافیا چنان با تمام اجزاء و ذره ذره هستی وی سرشته شده که جزئی تفکیک ناپذیر از تمامیت انسانی اش بشمار می رود. در حقیقت به اعتبار همین درهم آمیختگی روح و جسم انسان با طبیعت پیرامون است که او گرانبهارترین دارایی اش یعنی وجود خود را بی تمنا نثارش می کند و آنچنان آسان در آغوش این طبیعتِ مادر جان می یازد که گویی خویشتن گمشده خود را دوباره باز یافته است. و درست از همین جا است که دوری از سر ناگزیری از وطن، درد غربت و هجران را در گوشه ای از فرهنگ معنوی بشر برجای نهاده و غریب‌كُشی را به مثابه یکی از خصلت های دیرین و غم افزای سرزمین بیگانه بر شمرده است و همین امر بار معنایی واژه "هجران" را چنان در ادبیات مردمی جا افتاده کرده که همتایی برای آن نمی توان تصور نمود.

اما محیط پیرامون بشر منحصر به طبیعت بی جان، موجودات گیاهی و حیوانی نیست . بلکه انسان و همنوعان آن نیز نه تنها جزئی از این محیط بلکه به عنوان مهمترین عنصر تاثیر گذار در خلق پدیده های مختلف اجتماعی - فرهنگی محسوب می شود . درحقیقت این جغرافیای انسانی است که غالبا تمایزات اجتماعات بشری را صورتبندی کرده و به کار شکل بندی اقوام مختلف بر حسب ویژگیهای محیطی می پردازد. به سخنی دیگر هر سیستم جغرافیایی و اقلیمی، اجتماعات انسانی متناسب با خود را می آفریند بطوریکه تحت هژمونی مختصات ویژه او جغرافیا افراد همانندی پرورش می یابند که هر يك از آنها خصلت عام آن مدنیت و فوہنگ خاص را در خود بازتاب داده و با توسل به زبان ارتباطی ویژه ، که بلورترین

وجه تمایز هر فرهنگی است ، جمعیت هایی را خلق می کنند که در خصوصیات بشماري داراي همبستگی و وفاق بوده و قادرند که به سهولت همدیگر را درکلیه صور حیات اجتماعی منعکس نمایند و در واقع همین تشابهات ، منشاء پیوندهای عمیقی است که تک تک افراد را با انسانهای پیرامون متصل کرده و در همه آنها نسبت به محیط انسانی تعلق خاطر می آفریند.

به عبارت دیگر ویژگیهای جغرافیایی یکسان در جمعیت های بشری و اقوام انسانی همانندیهای ریشه ای و عمیق خلق کرده و به مثابه پایه های مشترک حیات اجتماعی، سبب پیدایی علقه های بسیار نیرومندی در میان آنها می گردد . بطوری که اعضای وابسته به یک فرهنگ و تمدن به یکدیگر نزدیک شده و شناخت و درک همسانی در بین آنان بوجود می آید که همین موضوع باعث تشابه در نگرش های هستی شناختی ، روان جمعی ، هنری ، اقتصادی و سیاسی و رفتارهای شخصی می شود که به تمامی متأثر از خصیصه های چهارچوب فرهنگی و قومی می باشند.

ازآنجائیکه وسعت سرزمین و خصیصه های طبیعی آن و نیز جمعیت ساکن و رابطه متقابل آنها در یک چشم انداز فرهنگی نقشی ماندگار و همه جانبه در کلیه شئون ت حیات اجتماعی افراد داشته و درحقیقت سازنده تاریخ و وجه تمایز آنان با سایر گروههای انسانی محسوب می شود و به جهت اهمیت بسیار این فاکتور، در سطور بعدی مواردی از جنبه های اساسی زندگی انسان که از طریق این ویژگی ها ساخته و پرداخته می شود، اختصاراً آورده می شود:

### جغرافیا و اقتصاد

انسان در تکافوی حیات بیولوژیک نیاز به غذا ، آب و سرپناه دارد و برای کسب این ابزارهای بقاء و استمرار بخشیدن به زندگی زیستی ، ملزم به ایجاد روابط متقابل با محیط و عناصر طبیعی پیرامون خود و تلاش و کوشش برای تامین نیازهای اولیه زندگی دارد. حال با عنایت به ویژگیهای جغرافیایی و اقلیمی، میزان و کیفیت این روابط و تلاش از یک ناحیه به ناحیه دیگر متفاوت می شود و در واقع پدیده ها و خصوصیات طبیعی در مقایسه با دیگر عوامل بیشترین نقش و تاثیر را بر حیات اجتماعی، فرهنگی و تاریخی اقوام انسانی بر جای می گذارد . چرا که ضرورت تامین حداقل معیشت انسان برای حفاظت هستی آدمی درمقابل تهدیدات طبیعی - اقتصادی از جمله گرسنگی و بی آبی ، و به تبع آن اهمیت حیاتی ، گسترده و اثرات عمیق آن بر زندگی مادی و معنوی و تکوین تاریخی گروههای انسانی ، بخودی خود حکایت از قدرت و نیرومندی فاکتور اقتصاد دارد.

### جغرافیا و فرهنگ

انسان در رابطه با طبیعت و صور گونه گون آن همزمان با تمام حواس خود به احساس و درک محیط پرداخته و با انباشتن تصاویر، صداها، طعم، بو و ... عناصر و اجزاء پیرامون درمغزخویش، در واقع مواد خام اولیه برای فرمول بندی ساختارهای ذهنی و چهارچوب تفکر را فراهم کرده و از این طریق به نیروی شناخت و معرفت که اساس فرهنگ و مدنیت اجتماع انسانی است، دست می یابد که همین شناخت در پروسه ای دیالکتیکی بنیانی برای بکارگیری ابزار و ساخت وسایل تغییر طبیعت توسط او گردید و به واسطه آن افراد انسانی متقابلاً به دستکاری محیط و جغرافیای اطراف مبادرت می کنند. پس به تعبیری همین طبیعت و پدیده های پیرامون آن است که جهان فلسفی و هستی شناختی، ادبیات، هنر، موسیقی و بطور عام روح و معنویت اجتماعات انسانی را ساخته و پرداخته کرده و مهر خود را بر تمام محصولات و فرآورده های ذهنی انسان حک می نماید.

### جغرافیا و سیاست

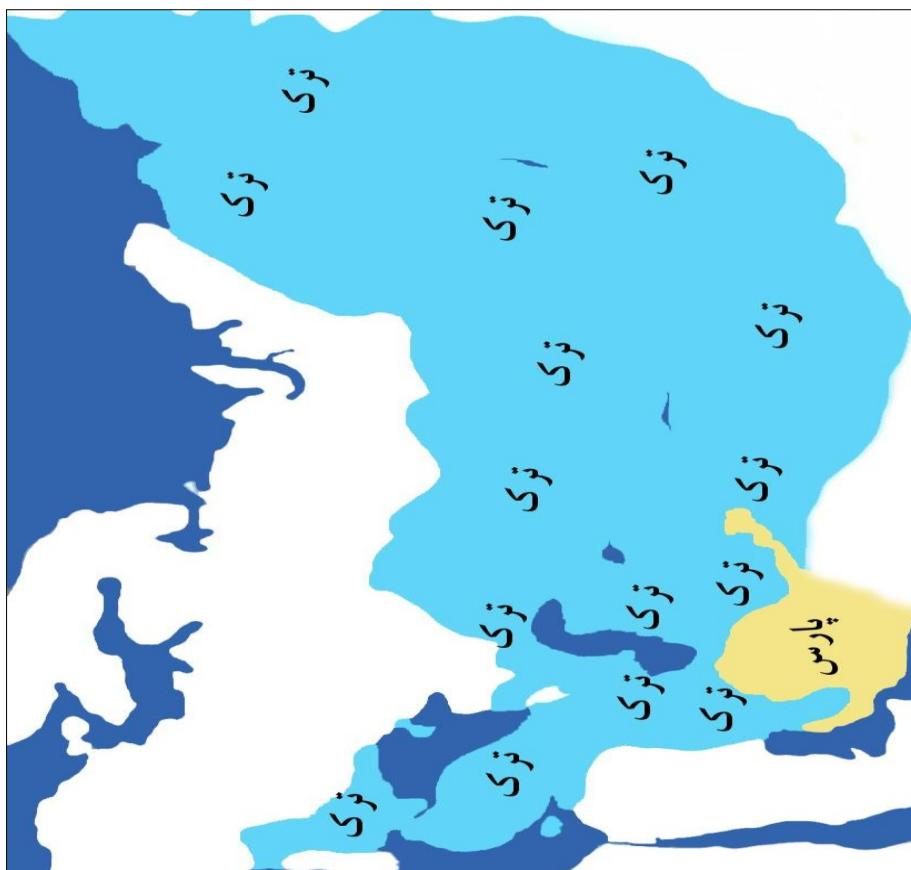
اگر در عبارتی کلی سیاست به معنای قدرت هدف گذاری اجتماعات انسانی برای حرکت در مسیری خاص و نیل به موقعیتی ویژه بکار می رود بدیهی است که سرزمین به عنوان بستر حیات اجتماعی انسان نقش تعیین کننده و حائز اهمیت در شکل گیری و تظاهرات حوزه سیاسی داشته و اگر نه بطور مستقیم که بیشتر از گذر اقتصاد و فرهنگ دست به عمل خواهد زد. بطوری که نمودار شبکه اعمال قدرت و میزان و کیفیت تعیین کنندگی آن در اجتماع از یک سو و ترتیبات عمومی حاکمیت از سوی دیگر هم تحت استیلای جغرافیا و خصوصیات فرهنگی ناشی از آن توان ایفای نقش می یابند و در حقیقت نوعی بازتاب های طبیعت و سرزمین از کانال جمعیت های انسانی تلقی می شوند.

### جغرافیا و اجتماع

ساختار روابط اجتماعی که در حقیقت برای تطبیق دادن انسان با هموعان خویش در یک محدود فرهنگی بوجود آمده است به این علت که شدیداً متأثر از خرده نظامهای اقتصادی، سیاست و معرفت می باشد- که خود آنها تحت اضطرار ویژگیهای سرزمینی و اقلیمی گروههای انسانی بوجود آمده اند- و با قدرت ویژه ای که در تلطیف و استمرار شبکه روابط اجتماعی و طبیعی افراد دارد، بخشی از ساختار حیات آدمی را تشکیل می دهد. ارزشهای اجتماعی، هنجارها، منزلت ها و مذهب و سنتهای اجتماعی همه بخش های گوناگون و متنوع این ساختار را می سازد که تماماً روح و معنویت تاریخ و جغرافیای اقوام را بازتاب می دهند.

### الف: سرزمین اقوام ترک و فارس

موجوده زندگی اقوام ترک و فارس عمدتاً در قاره آسیا واقع شده است و در واقع بجز اقوام ترک که در غرب کشور ترکیه کنونی و در برخی کشورهای شرق اروپا همچون بلغارستان، مجارستان و آلبانیا زندگی می کنند اکثریت قریب به اتفاق این اقیانوس عظیم فرهنگی در شمال، شمال غربی و غرب قاره کهن ساکن می باشند و پر بیراه نخواهد بود اگر ادعا شود که این چهارچوب فرهنگی یکی از چند فرهنگ بزرگ شبه قاره ای جهان همچون جهان عرب، آمریکای شمالی و اروپا محسوب می شود.



نقشه شماره (1): مقایسه مساحت سرزمین اقوام ترک و فارس

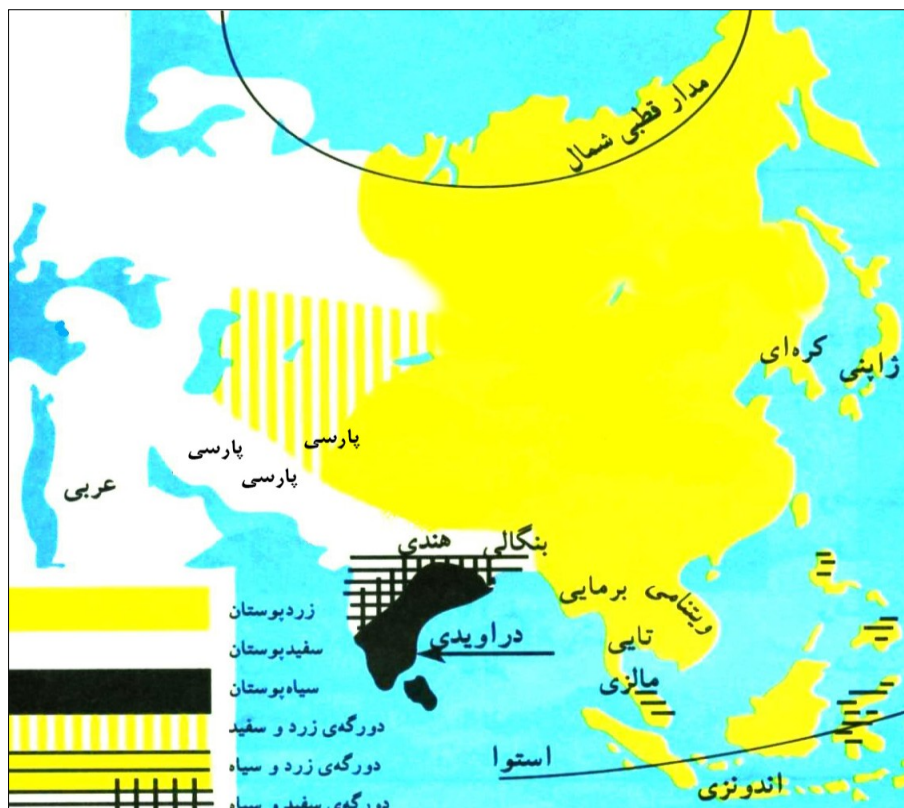
اگر مساحت خشکی ها در روی کره زمین حدود ۱۱۱ میلیون کیلومتر مربع برآورده شده است و قاره آسیا چیزی نزدیک 29 درصد آن را به خود اختصاص می دهد بدیهی است که سرزمین ترکها با تخمین یک سوم مساحت آسیا از رقم 20 میلیون کیلومتر مربع حکایت می کند . در واقع یکنواختی نسبی عوامل جغرافیایی و اقلیمی در این سطح گسترده باعث پیدایی و تکوین محدوده فرهنگی و زبانی یکسانی گردیده است که با وجود تفاوت های غیر قابل اغماض در عناصر سطحی ، در لایه های میانی و عمیق تر از شباهت و وحدت تام برخوردار می باشند . چنانچه اقوام ترک در بین دو نژاد زرد درمنطقه منچوری در شمال شرق آسیا و نژاد سفید در ترکیه در منتهی البه غرب آسیا پراکنده اند:



نقشه شماره (2): پراکندگی نژادهای ترکان

وسعت سرزمین اقوام فارس که حوزه جغرافیایی آن حدود 1/5 میلیون کیلومتر مربع تخمین زده می شود در بخش جنوبی سرزمین ترکان ، شمال هندوستان و مناطق شمالی دریای عمان و خلیج فارس واقع شده است .

این سرزمین تاجیک ها در کشور تاجیکستان و افغان ها در قسمت شمال و شرق افغانستان تا بخشی از شمال پاکستان و هند تا مازنجا و گیلکها در جنوب دریای خزر و ایل های بختیاری و لر در غرب ایران را در احاطه دارد و بیشتر از نژاد سفید و دورگه زرد و سفید تشکیل شده است:



نقشه شماره (3): پراکنده‌گی نژادهای پارس ها

سرزمین ترکان از نقطه نظر اقلیمی اغلب در مناطقی از قاره آسیا واقع شده است که دارای زمستانهای سرد و تابستانهای گرم می باشد این خصوصیات آب و هوایی که خاص آسیای مرکزی است ، اقلیم قاره ای یا بری نامیده می شود. تحت تاثیر این وضعیت آب و هوایی به غیر از بیابانهای گبی و سین کیانگ در مابقی مناطق، پوشش گیاهی سرزمین اقوام ترک چمنزار می باشد که از علف های کوتاه قد و بته ها تشکیل می شود:



نقشه شماره (4): پوشش گیاهی سرزمین های ترک و فارس

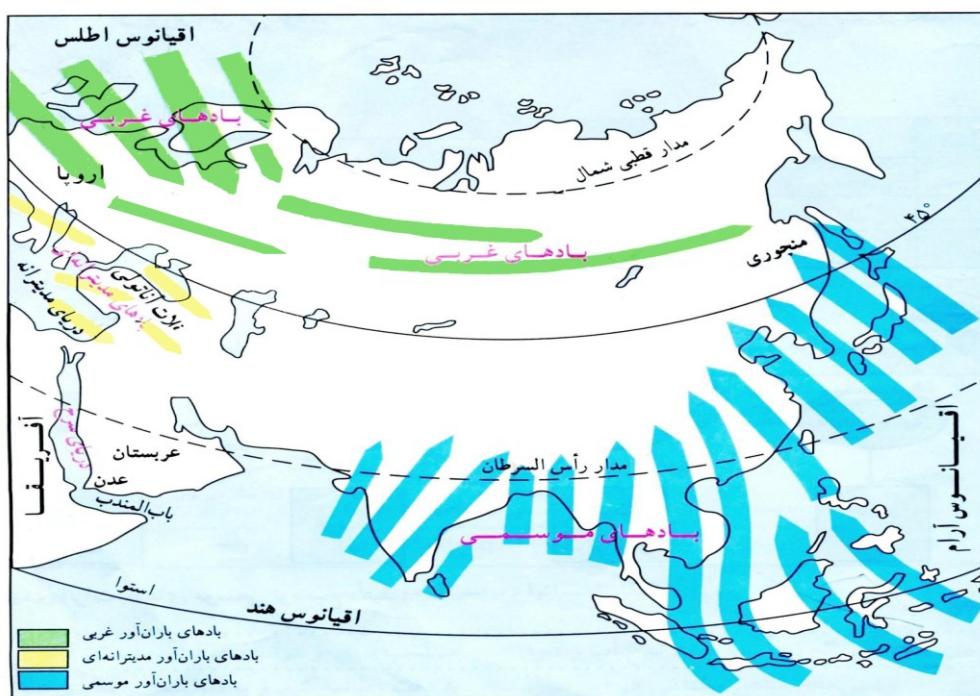
سرزمین اقوام فارس از لحاظ آب و هوایی اغلب جزو اقلیم بخش جنوب غربی آسیا محسوب گردیده و مناطق گرم نامیده می شود به نحوی که این سرزمین در اغلب فصول سال گرم و خشک هستند. اما چون قسمت اعظم این محدوده جغرافیایی در درون بیابانهای ایران واقع شده است؛ از این حیث جزو سرزمین های گرم و خشک و بیابانی بحساب آمده و پوشش گیاهی آن استیپ بیابانی است که نوعی گیاه خاردار می باشد که با فاصله از هم روئیده اند:



نقشه شماره (5): اقلیم و آب و هوای سرزمین های ترک و فارس

از نقطه نظر توپوگرافیک بخش عمده ای از سرزمین ترک زبانها کوهستانی بوده و از رشته کوههای عظیم وگسترده تشکیل می شود به طوری که این اقوام بیشتر در مناطق کوهستانی واقع درحد وسط دریای سیاه ، دریاچه ارومیه، دریاچه آرال و مغولستان پراکنده اند هرچند که جلگه های وسیع اطراف دریای خزر و دریاچه آرال نیز بخشی از سکونتگاه آنان بشمار می آیدگفتنی است که این نواحی اغلب از بادهای باران آور غربی و مدیترانه ای متاثر می شوند:





نقشه شماره (6): تاثیرات بادهای باران آور در سرزمین های ترک و فارس

اما اقوام فارس در ناحیه بیابانی فلات ایران و اغلب در مناطق داخلی دو یا چند رشته کوه بزرگ جای گرفته اند این مناطق هرچند که مسطح و دارای ارتفاع کم می باشد. ولی به جهت اینکه رشته کوههای اطراف مانع از عبور ابرهای باران زا می شود به همین سبب از بی آب ترین و خشک ترین بیابانهای جهان محسوب می گردند و هیچکدام از بادهای باران آور غربی، مدیترانه ای و موسمی قادر به نفوذ در آن نواحی نمی شوند.

### سرزمین ترکان اوغوز

اوغوزها یکی از ده ها طایفه و اقوام متعدد و بزرگ ترکان می باشد که از هزاره ها پیش مراحل تکوین خود را به سرانجام رسانده و با گذار موفقیت آمیز از آن مقطع دشوار ، به مرحله آفرینش اسطوره و ادبیات شفاهی خلق نائل شده است . باید اشاره کرد مدرك متقني که درخود کتاب ده ده قورقود در خصوص سابقه و قدمت کهن این طایفه در میان ترکان آمده است، شمارش اع دادمی باشد که در آن زمان از عدد 30 فراتر نمی رفته است در این خصوص در بخش اول کتاب - که بیانات دده قورقود نام گرفته است - آمده است :

بهر آنکه حقیقت سه سی سال و یک ده سال نباید<sup>1</sup>  
 امید که عمرتان به دازای سه سی سال باد.<sup>2</sup>

درواقع در این بیانات به عدد "100"، سه 30 و 10 گفته می شود و عدد "90" سه 30 ادا می شود. حال هر چند که در ادامه کتاب به شماره تا دویست هزار هم بر می خوریم و این به مفهوم آن است که دستاذهای کتاب ابتدا بصورت شفاهی در ازمنه قدم آفریده شده و سینه به سینه چهره زمانها و مکانهای مختلف را به خود گرفته و سیر گسترده ای از واقعیتهای ذهنی، اجتماعی، تاریخی و جغرافیایی را در خود بازتاب داده و با طی مراحل تکاملی چند هزار ساله به صورت فعلی در آمده است. نامهای جغرافیایی که در دستاذهای ده ده قورقود آمده است مناطق وسیعی را در بر می گیرند که از جلگه های رودخانه بزرگ آمور در شمال شرق مغولستان شروع و تا شمال گرجستان و آنجا در نواحی شمال تا بخش مرکزی اروپا ادامه می یابد و در واقع نواحی جلگه ای آن مناطق را بهم می پیوندد



رودخانه بزرگ یک هزار و چهارصد کیلومتری آمور که از کوههای مغولستان سرچشمه می گیرد. در فرهنگ شفاهی ترکان حضور داشته و درحقیقت در سرزمین اصلی ترکان اوغوز - که مناطق وسیعی از اطراف دریای خزر را احاطه کرده و آن دریاچه عظیم را به همراهی دریاچه های کوچکتر مانند آرال در

بر می گیرد - به گونه ای دیگر بازآفرینی شده است قابل ذکر است که آمو دریا یا جیحون در واقع نامهای فارسی و عربی رودخانه بزرگ آموت است که به رود اوغوز نیز معروف می باشد:  
 عناوین سرزمینی پیش گفته در کتاب دده قورقود در جملات ذیل آمده است:  
 شیرنژاد آموت<sup>3</sup>

و باج گرجستان را آورده بودند که یک اسب ، یک شمشیر و یک گرز بود.

عناوین شهرها و مناطقی که در دستاذهای متعدد این اثر حماسی به آنها اشاره شده است و هم اکنون به همین نامها وجود دارند عبارتند از :

### 1 - قارداغ

شخصی که به قدر قارا داغ مال اندوخته ، باز می اندوزد و گرد می آورد اما بیشتر از ظرفیت خود بهره نمی گیرد.<sup>4</sup>

در این خصوص لازم به اشاره است که در سراسر سرزمین ترکان محل های کوهستانی مختلفی به همین عنوان وجود دارد که منطقه قارا داغ - واقع در شهرستان اهر ، استان آذربایجان شرقی - از آن جمله است.

### 2 - گرجستان

قازان ، سرورم ، نیکوست . اما شما در نزدیکی کفار پلید گرجی بسر می برید آیا کسی را خواهید گمارد تا از چادرها مواظبت کند.<sup>5</sup>  
 این عنوان نام کشوری به همین اسم در شرق دریای سیاه است.

### 3 - استانبول

تا به استانبول رسیدند.<sup>6</sup>

شهری به همین نام که قبلا پایتخت امپراتوری روم شرقی (قسطنطنیه ) بوده است . این شهر در جنوب غربی دریای سیاه واقع شده است.

### 5 - ترکستان

تکیه گاه سرزمین ترک ( ترکستان ).<sup>7</sup>

منطقه ای در شمال قزاقستان کنونی است که اکنون جزوی از فدراسیون روسیه می باشد .

#### 6- آبخاز

نزد حاکم آبخاز خواهم رفت.<sup>8</sup>

این سرزمین در شمال گرجستان قرار گرفته است و از لحاظ قومی با گرجی ها تفاوت دارد

#### 7- طرابوزان

همچنان سرگردان می گشت تا به طرابوزان رسید.<sup>9</sup>

این منطقه جغرافیایی در غرب ترکیه قرار گرفته و قبلا جزو امپراطوری روم شرقی بوده و اهالی آن قبلا مسیحی بوده اند .

#### 8- قارادیز

به ساحل دریای سیاه نرسیدند.<sup>10</sup>

این دریا در شمال ترکیه واقع گردیده است.

#### 9- برده

او نخست به برده و سپس به گنجه رسید و همانجا در چراگاهی چادر زد.<sup>11</sup>

نام شهری در قسمت شمالی آذربایجان شمالی می باشد.

#### 10- گنجه

او نخست به برده و سپس به گنجه رفته و همانجا در چراگاهی چادر زد.<sup>12</sup>

یکی از مهمترین شهرهای آذربایجان شمالی که قبل از مطرح شدن باکو و پیدایش نفت در آنجا ، آن منطقه مرکزیت داشته است .

#### 11- شام

از مرز دره شام گذشت.<sup>13</sup>

نام قبلی سوریه که در شرق دریای مدیترانه واقع شده است .

#### 12- دریای عمان

در سرزمین دور دستی که در جوار بی کران دریا ( عمان ) مکان دارد.<sup>14</sup>  
 دریای عمان در جنوب شرقی ایران قرار دارد. گفتنی است که در فرهنگ ترک عمان به معنای اقیانوس آمده است.

### 13- عثمانی

این همان قبیله اجدادی عثمان است.<sup>15</sup>  
 امپراطوری ترک عثمانی مدنظر بوده است.

### 14- قیچاق

سلطان آهنین کمان قیچاق را به استغراق خون وا داشته بود.<sup>16</sup>  
 سرزمینی در همسایگی ترکان اوغوز که در ناحیه شمالی قزاقستان کنونی قرار داشته است.

### 15- تاتارستان

مرحمتی کن و آن وحشی [تاتار] را از سیاه چال بیرون آور.<sup>17</sup>  
 کشوری در شمال غرب قزاقستان که هم اکنون جزو فدراسیون روسیه است .

همچنین اسامی دریاچه، برکه، جنگل، شهر و قلعه، سرزمین، کوه و غیره در سراسر کتاب ده ده قورقود ذکر گردیده است که در اثر گذشت زمان یا از بین رفته اند و یا تغییر شکل حاصل نموده اند بطوریکه برخی از این اسامی در جغرافیای فعلی سرزمین ترکان و مناطق همجوار بچشم نمی خورند، عبارتند از:

### 1. قاضلیق داغی

به کوه قاضلیق رسید که در زمستان و تابستان برف هایش هرگز آب نمی شوند<sup>18</sup>

### 2- قاراچوخ- قارا دروند

در دهانه دریند سیاه چادر زده بودند.<sup>19</sup>

### 4- بایبورد حصاری

خبر را به قلعه بایبورد برد.<sup>20</sup>

5- گویچه داغ

به آغلینجان و گویچه داغ خواهم برد.<sup>21</sup>

6- آچیق تاتیان قلعه سی

در دژ دادیان برهنه سر.<sup>22</sup>

7- آغ ساقا قلعه سی

در دژ آغ ساقا خبر چین داشتند.<sup>23</sup>

8- آغچا سورمه لی

آنان به قلعه سورمه لی آمدند قازان چهل چادر بر افراشت.<sup>24</sup>

9- دوزمورد قلعه سی

روزی از روزها به قلعه دوزمورد در ساحل دریای سیاه رسیدند.<sup>25</sup>

10- گوگجه دنیز

پس از آن سرزمین بین شیرو گوون و دریاچه گوگجه را یغما کردند.<sup>26</sup>

در دستاذهای ده ده قورقود طبیعت ، اعم از طبیعت زنده یا بی جان ، نقش بی بدیلی بازی می کند و انسان آرمانی ترك اوغوز در رابطه ای تنگاتنگ و همه جانبه به این طبیعت بی کران سرشته شده و در فضایی عینی و ملموس درکنش و واکنش مستمر و حیاتی با آن روزگار سپری می نماید و کوه یا "داغ" کانونی ترین عنصر بیجان و تاثیر گذار طبیعی است که حضوری بسیار چشمگیر ، پر تعداد و تفکیک ناپذیر از حیات اجتماعی شخصیت های کتاب دارد.

اگر گوگ خاکستری یا "بوز قورد" سمبل همه اقوام ترك باشد، بدون تردید می توان "کوه" (قارشو داغلار) را نماد واقعی ترکان اوغوز قلمداد کرد؛ چرا که در کمتر پاراگراف و یا صفحه ای است که نامی از سلسله جبال و رشته کوههای پیوسته و سر به آسمان ساییده برده نشود و در مسیر حرکت قهرمانان دستاها بسوی سرنوشت و ماجرا آفرینی ، از کوههای بهم تکیه داده شده یاد نشود:

« هنگامی که از کوه بلند دور دست تیره رنگ . او می رود بالا.<sup>27</sup>  
 می توانم از تو پرسم . که بیلاق پشت کوههای تیره رنگ. از آن کیست.<sup>28</sup>  
 خبر از رشته کوههای آلا داغ می گذرد.<sup>29</sup>

واضح است که هر جا سخن از کوه می رود درکنار آن دره نیز موجودیت می یابد و ماجراهای کتاب ده ده قورقود همچنان که در لابلاهی کوههای های ستیگ رخ می دهد به همان نسبت دره های عمیق و همزاد کوهها نیز شاهد ماجراهای بدیع این اثر اسطوره ای می باشند :

روباہ بوی هفت دره را می شناسد.<sup>30</sup>  
 از دره ها، تپه ها و کوههای بسیاری گذشتند.<sup>31</sup>  
 پشت خانه تان دره کوچکی نبود؟<sup>32</sup>

از سوی دیگر در دره ها، رودهای پر آب و چشمه های زلال جاری است و "پینار" یا چشمه حاوی آب خنک و گوارا برای تمام حیات زنده طبیعت مدهوش کننده ترکان اوغوز است:  
 آب رودهای سرد سردش را چه کسی می نوشد اکنون.<sup>33</sup>  
 تو ای آبی که با تو با غها و میوه ها سیراب می گردند.<sup>34</sup>

و در این میان صخره های بلند که راوی استقامت انسان ترک در طبیعت زیبا و ناآرام آسیای مرکزی است ، رخ می نماید:

آیا تو او را میان صخره ها و کوهها بر جا نماده ای (35).<sup>35</sup>  
 و رودخانه های بی آب و خشک که پنجه بر دل هر مشاهده گری می کشند .  
 آب ناگوار که انسان آن را نمی نوشد بهتر است که از زمین نجوشد.<sup>36</sup>

اما همه رودخانه ها خشک و بی خبر و برکت نیست :  
 وقتی در رودخانه ها سیلاب راه افتاده و سیل جاری می شود او باز می گردد<sup>37</sup>  
 امواجی که کشتی های چوبین را به بازی می گیرد.<sup>38</sup>  
 وقتی از آبهای بزرگ سرخ می گذرد .<sup>39</sup>

و آب عظیم ترین پدیده هستی که در دریاها موج است، به کرات در دستاذهای ده ده قورقود به تصویر کشیده می شود و از آنچنان قداستی عینی برخوردار می باشد که رهروترین اسب، "اسب دریایی" و پاك ترین انسان "پری دریایی" که زاده تخیل قدرتمند انسان ترك است، در آب دریاها زندگی می کند: برای پسر بیگ بوره يك اسب دریایی خاکستری رنگ خریدند.<sup>40</sup>  
دختر پریان بال زد و پرید.<sup>41</sup>

و پیداست که زمین باردار نمی شود و موجوات زنده را نمی آفریند مگر به یاری خورشید و آسمان که بواسطه ابر و باران و برف حیات را به طبیعت سرد باز می گرداند:  
مثل خورشید تابید، مثل دریا موج شد، مثل جنگل آرام و قرار یافت.<sup>42</sup>  
مثل ابر سیاهی در آسمان، بر فراز کافران رگبار می بندم.<sup>43</sup>  
مانند رعد و برق سفید، برق می زخم.<sup>44</sup>  
آن چیز که مثل آتش صفیر کشان و مانند ستاره درخشان می آید، چیست؟<sup>45</sup>  
شب به سر رسید و خورشید طلوع کرد.<sup>46</sup>

با این همه در فرهنگ اوغوز گردون بی رحم است و سیاه:  
پسری که در جهان یافتم کجاست.<sup>47</sup>  
و چکاوک می داند که کاروان شب هنگام از کجا می گذرد.<sup>48</sup>

و بدین ترتیب آفرینش در دریاها و با تولد ماهی آغاز می شود:  
ماهی شکم بریده را در برابر گرفتی.<sup>49</sup>

سپس گیاهان هستی می یابند و با خود نعمت حیات و زیبایی را به همراه می آورند:  
انبوه علف های سرسبز هم تا پاییز نمی پایند.<sup>50</sup>  
الاغ وحشی می داند علف هرز کجا روئیده است.<sup>51</sup>  
ای کوه قاضلیق مراغ تو هم از بین می رود.<sup>52</sup>  
شکوفه کوهستان و شیر مادر مرهم زخم توست.<sup>53</sup>  
در چمنزار زیبا و گسترده چادر خویش بر افراشت.<sup>54</sup>  
در آن کوهها با غهایی وجود دارد.<sup>55</sup>  
در آن باغات انگو سیاه بعمل می آید.<sup>56</sup>



قبل از اینکه سیر بخورم درونم آتش گرفته است<sup>57</sup>

در کتاب دده قورقود و در سرزمین اوغوزها سخن از وزیدن بادهایی است که به بادهای "سامی" معروف می باشد:

قازان قبل از اینکه بادهای سام وزیدن گیرد گوشه‌ایم نوید می دهد.<sup>58</sup>

همچنین میوه‌هایی مثل بادام، سیب، انگور و بستانه‌های آباد غنایمی بوده است که بیگ‌های اوغوز از آن صحبت کرده اند:

تو صاحب دهان آنچنان کوچکی هستی که در آن دو بادام جای نمی گیرند. گونه‌های سیب‌های سرخ پاییزی است.<sup>59</sup>

و در نهایت درخت که زاده‌های اوغوزی زمین و آسمان و سمبل زایش است، در دستانه‌های دده قورقود جابجا در سطور و لابلای فضای قصه‌ها به آن اشاره می شود:

درخت سایه افکن‌تان قطع نشود.<sup>60</sup>

در جلوی خانه شان یک درخت بزرگ بود.<sup>61</sup>

در بستر این چمن و کوهستان و آب و خورشید است که حیوانات زیسته و در رابطه‌ای ارگانیک با طبیعت بی جان و انسان و در کشمکش و گاهی سازگاری با آنها در پی حفظ بقا و موجودیت خویش تلاش می کنند.

اما حیوانات در دستانه‌های ده قورقود سه نقش عمده را در زندگی ترکان اوغوز بعهده دارند:

1- نقش ابزار و وسیله حرکت او و دارایی‌هایش

2- نقش تغذیه‌ای و بقاء وی

3- نقش تفریحی و شکار

حال اگر مثلث کوهستان، چمنزار و گوسفند اساس حیات بیولوژیک ترکان اوغوز را شکل می دهند، اسب و شتر اسباب حرکت و در واقع حفظ بقاء آنان در برابر خشکسالی و غارت بشمار می رود که در وسعت چندین میلیون کیلومتر مربع ابزارهای اساسی نقل و انتقال بشمار می روند. بطوریکه اسب و شتر و گوسفند به یاری هم سنفونی اعجاب آور و درهم تنیده اقوام ترک را در اوج خاموشی و

سکوت تاریخی خویش در رابطه با انسان، قرئهای متوالی نواخته و آنچنان ترکان اوغوز را شیفته خود نموده اند که تاروپود فرهنگ و ادبیات و هنر آنها را به تسخیر درآورده اند:

اگر از گوسفند سیاه خود نگذری موفق به باز کردن راه نمی شوی.<sup>62</sup>

نامرد نمی تواند روی زمین سخت و ناهموار قاضلیق اسب سوار شود.<sup>63</sup>

شتر نشانه های راههای نا شناخته را خوب می داند.<sup>64</sup>

تنها اسب می داند که سوار سنگین است یاسبک.<sup>65</sup>

باز هم جشن گرفت اسب نر و شتر نر و گوسفند نر کشت.<sup>66</sup>

از گوسفند گرفته تا بز داخل سوپانت [تفنگ دستی چوپان] گذاشت و انداخت و کافران را هلاک کرد.<sup>67</sup>

گوسفند لاغر را در صحرا گرگ هم نمی خورد.<sup>68</sup>

اسب سوار در آن گیر می افتد چرا که گل است.<sup>69</sup>

گرگ اگر سمبل ترکان می باشد تاثیر خود را در دستهای دده قورقود نیز گذاشته است و در موارد متعدد از آن یاد می شود و حتی صورت او را مبارک می دانند:

گرگهای هار چادرم را می درند.<sup>70</sup>

در راه به گرگی برخورد، چهره گرگ خوش یمن است.<sup>71</sup>

در دستهای دده قورقود حیواناتی مثل شیر، عقاب، شاهین، پلنگ نیز به عنوان نماد قدرت و جسارت مطرح گردیده اند که در کنار آنها از حیوان افسانه ای یعنی اژدهای هفت سر نیز یاد شده است و از میان همه آنها از عقاب با احترام تمام ذکر شده و از شاهین نیز به مثابه پرنده دست آموز بیگ ها و خانهای اوغوز نام برده می شود:

پادشاه پزندگان عقاب چیل چیل.<sup>72</sup>

اگر در جلویت قاز رنگارنگ دیدی شاهین خود را پرواز نمی دهی.<sup>73</sup>

آنکس که از دهان اژدها آدمها را ربوده و نجات می دهد.<sup>74</sup>

به جنگ با اژدهای هفت سر پرداختم.<sup>75</sup>

اگر پسر من را به خورد شیر یا پلنگ داده ای به من بگو.<sup>76</sup>

در روی دستم شاهین من افتاد و مرد.<sup>77</sup>

همچنین در این اثر ترکان به حیواناتی برخورد می‌کنیم که "او" یا شکار نامیده می‌شوند و کشتن و خوردن آنها اسباب تفریح و خو شگذرائی بیگ های اوغوز است از جمله آهو، کبک، توراج، غاز، گوزن:

آنجا که از پرندگان قاز و مرغ و از چرندگان آهو و خرگوش انباشته بود.<sup>78</sup>

در اتراقش پرندگان شکاری مثل دورناها، توراج ها و کبک ها پرواز می‌کردند.<sup>79</sup>  
گوزنی که آزادانه می‌گردد مراتع را می‌شناسد.<sup>80</sup>

تا می‌توانست دنبال شکار می‌فت و شاهین خود را به پرواز در آورد.<sup>81</sup>

و بالاخره سایر حیوانات که به نوعی در کتاب ده ده قورقود به آنها اشارت رفته است عبارتند از روباه، سگ، مار زرد، خروس تات، خوک سیاه، گنجشک، گویرچین، گربه، قاطر، خر، بز، کلاغ و کرکس و نیز حشراتی مثل شپش:  
روباه بوی هفت دره را می‌شناسد.<sup>82</sup>

دراز گوش با لجام زدن هرگز قاطر خوب و راهرو نمی‌شود.<sup>83</sup>

تنها قاطر می‌داند که سنگینی بارش چقدر است.<sup>84</sup>

اگر ببیند که در داخل دره ها کلاغ و کرکس می‌دور می‌زنند و می‌نشینند و پرواز می‌کنند.<sup>85</sup>  
هزار تا شپش برلم بیاورید.<sup>86</sup>

از گوشت خوک سیاه برلم آبگوشت درست کردید و آن را هم سیر نخوردم.<sup>87</sup>

برای اینکه بدانم او پسر من است باید انگشت کوچک (گنجشکی) خود را بریده و خون جاری سازد.<sup>88</sup>

عزائیل تبدیل به گورچین شد واز پنجره به بیرون پرواز کرد و رفت.<sup>89</sup>

### سرزمین فارس ها

اگر سلسله کوههای سر به فلک کشیده نماد استواری سرزمین ترکان اوغوز است فارس ها پیوسته در شهر وده و در پهنه دشت و بیابان زیسته اند و صحرا با تمام راز و رمزها و فریبندگی و افسون تنیده با آن، سمبل سرزمین پارس ها می‌باشد و بیابان در مقام تطبیق با کوهستان که صریح و سخت و سترگ است، بیشتر با خصیصه های سهولت و فریبندگی و جادو پیوند دارد و از اینروست که در شاهنامه فردوسی هم به کرات از صحرا و بیابان و دشت سخن رانده شده و به همان فراوانی نیز از نیرنگ و فریب و دروغ و تدبیر یاد گردیده است:

چنان گرم گردید هامون و دشت تو گفתי که آتش بر او برگذشت<sup>90</sup>  
 همه رنج ما مانده بر خارسان گذر کرد بای از سوی شارسان<sup>91</sup>  
 جهان سبز گردد همی از خوید بهامون سراپرده باید کشید<sup>92</sup>  
 همه صحرا سر و دست و پای به زیر سم اسب جنگ آزمای<sup>93</sup>

[ هوشنگ ] از دریا جویها جدا و آب به صحراها روان کرد.<sup>94</sup>  
 چنان شد که هامون و راغ به سر بر نیابت پرید زاغ<sup>95</sup>  
 در فصلی که صحراها از گیاهان گوناگون پوشیده شده بود سپاهیان افراسیاب راهی ایران شدند<sup>96</sup>  
 شماس و باقیمانده سپاهیان خود را به بیابان افکندند با قارن رویارو شدند.<sup>97</sup>  
 به دشت آوردندش از خیمه خوار برهنه سر پای و برگشته کار<sup>98</sup>  
 ساعتی چند راه پیمود به بیابانی پنهان و بی آب و گیاه رسید.<sup>99</sup>  
 یک راه از بیابانی بی آب و گیاه می گذشت.<sup>100</sup>  
 در بهاران از آن شهر راه بیابان گرفت تا به دریا رسید سپس خود با سپاهیان به کشتی نشستند.<sup>101</sup>  
 ازدها گفت: به زور و دلیری خود مناز که از چنگ من کسی رهایی نمی یابد سرتاسر این دشت جایگاه من است.<sup>102</sup>

در باستان نامه ساسانیان آب حاصلتی قدسی داشته و بواقع آب مترادف آبادانی است. بدین ترتیب در آن کتاب اغلب به رودهای بزرگ و کوچک جاری و ساری در پهنه سرزمین فارسی ها که بیشتر آن دشت و صحرای داغ می باشد، اشاره شده است و حتی مرزهای آن با سایر سرزمین ها توسط رودخانه های بزرگ و پر آبی مثل جیحون، گنگ، سند و اروند رود مشخص شده است:

چو آمد به نزدیک اروند رود فرستاد زی رودبانان درود  
 نیاورد کشتی نگهبان رود نیامد بکفت فریدون فرود<sup>103</sup>  
 ز جیحون همی تا سر مرز تور از آن بخش گیتی به نزدیک و دور<sup>104</sup>  
 ز زابلستان تا به دریای سند نوشتیم عهد تو را بر پرند<sup>105</sup>

آن سوی جیحون تا چین و ختن تورانیان را باشد و زابلستان و کابلستان و مازندران و دیگر جاهای این سوی جیحون از آن شاه ایران باشد.<sup>106</sup>

سپس فرمود زابلستان تا رود سند را به تو می سپارم.<sup>107</sup>  
 و خود با سپاه سوی گنگ عقب نشینی کرد.<sup>108</sup>

سواران شب و روز تاختند تا به کرانه رودی پهناور رسیدند آن رود گلرزیون نامیده می شد.<sup>109</sup>  
چندان پیش رفت تا به کاسه رود رسید.<sup>110</sup>

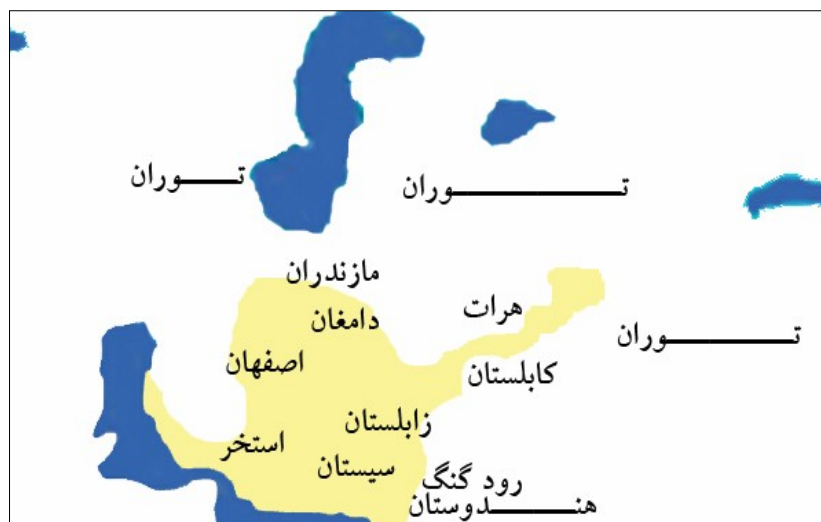
چون سپاه توران به آنسوی رود شهر رسید.<sup>111</sup>

شاه .... به او گفت ... این گنج را در کار آباد کردن رباطهای ویران ، ترمیم آبگیرها و پلهای نیمه خراب .... دایر کردن چاه هایی که بر اثر گذشت زمان بی آب شده اند ، صرف کن.<sup>112</sup>

بر سر راههای خالی از آب و گیاه ده ها هزار چاه بکنم تا رهگذران از آب آنها جان تازه کنند و بر این چاهسارها درخت بنشانم که مردمان در سایه آنها بیاسایند.<sup>113</sup>

سپس رو به هیرمند راند.<sup>114</sup>

حال برخلاف ترکان که معمولا شاهان و خاندانهای آنان چادر بر زمین سیاه می افرازند و فارغ از دلبستگی به خاک و زمین و هرچه در آن است به زندگی کوچ رو و ایلیاتی خود دلشغولند و بانگاه تحقیر به یکجانشینان شهری و روستایی می نگرند و با عنوان «للت» به بیهودگی این وابستگی و پیوند شهرنشینان و دهقانان به زمین اشاره دارند، فارس ها سخت دلبسته زمین و خاک و شهر و دیار خویشند و بر هر نقطه شهری می سازند و در کنار هر رود و برکه ای دهی می نشانند . چندانکه در شاهنامه به اسامی شهرهای بسیار زیادی بر می خوریم که اغلبشان در صحرا و بیابان واقع شده اند و بیشترشان هم اکنون نیز محل سکونت بوده و آبادی خود را از دست نداده اند.



نقشه شماره (8): اسامی شهرهای اشاره شده در شاهنامه

همه راه زر و درم گسترید <sup>115</sup>	وزان سوی دامغان برکشید
به نزد سپهبد یل زابلی <sup>116</sup>	که آمد فرستاده کابلی
سزاتر که آهنگ کابل کنی <sup>117</sup>	مراگفت بر دار آمل کنید
از آن کار او آگهی یافت کی <sup>118</sup>	چو اغریث آمد ز آمل به ری
کهن بود لیکن جهان کرد نو <sup>119</sup>	سوی پارس لشگر برون راند زو
چو دریای جوشان بر آورد جوش <sup>120</sup>	ز ساری و عامل بر آمد خروش

طبق هابی از زر سرخ سیم فام و زبرجد و فیروزه ، جامه هایی از خز به زال داد و فرمانروایی کابل و زابل و هندو چین تا دریای سند را به وی سپرد.<sup>120</sup>

همی راند خواهم سپاهی گران <sup>121</sup>	سوی گرگساران و مازندران
که دستانش خوانند شاهان به نام <sup>122</sup>	شه نیمروز است فرزند سام
همان نیز غزنین و زابلستان <sup>123</sup>	ز قنوج تا مرز کابلستان
وقتی .... جنگ ناکرده از آمل به ری رسید افراسیاب به وی پرخاش کرد. <sup>124</sup>	

ایران شهر را تا شهر مازندران دو راه است یکی دراز همان راه که شاه رفته است و دیگر کوتاه اما صعب العبور که دیوان و شیران و جادوان را جایگاه است.<sup>125</sup>

شهر یار پس از اینکه مدتی آسود به مکران رفت.<sup>126</sup>  
به هر يك از شهرهاي بزرگ چون مرو، نیشابور، بلخ و هری فرمانروایی بیداردل و روشن روان فرستاد .<sup>127</sup>

و بخارا و سغد و سمرقند و چاچ و اسپجاب را خالی کرد.<sup>128</sup>  
روز هشتم راهی استخر شد.<sup>129</sup>

و فرمانروایی خراسان و ری، قم و اصفهان رابه او سپرد.<sup>130</sup>  
پادشاه توران .... تازان خود را به خلج رساند.<sup>131</sup>  
چون سپاهیان ایران نزدیک رسیدند.<sup>132</sup>

آنگاه پس از گذشتن از طالقان و مرو و نیشابور و دامغان به پارس روی نهاد.<sup>133</sup>  
سرانجام به بردع رسید.<sup>134</sup>

کوه از نظر پارسیان ( متفاوت از ترکان ) نه تنها از قداست و زیبایی درخور بهرمند نمی باشد، بلکه محل زندانی کردن ، مخفی گاه و قبر پنداشته شده و نقشی منفی و ذهن گریز ایفا می کند و چندانکه به

صحرا و دشت حرمت نهاده می شود و متعاقب آن نسبت به کوهستان جفا روا داشته می شود و زندانی شدن کیکاووس و کیخسرو (پادشاهان فارس) در کوه البرز نمونه ای از این نگرش فارس ها به کوه است:

وزان سو [کوه] بر آراست افراسیاب  
 ابا نامداران با خشم و آب  
 به قلب اندر آن شاه توران سپاه  
 ابای چند تن نامور کینه خواه  
 برآمد ز هر دو سپه بوق و کوس  
 زمین کرد و آسمان دست بوس  
 ز خون خاک میدان کین گشت سیر  
 ز شمشیر شیران نمی رست شیر<sup>135</sup>  
 باید برای نجات فرزندم... به دامنه کوه بزرگی نپله برم [فرانک مادر فریدون]<sup>136</sup>  
 رستم بر رخس سوار شد و رو به کوه البرز نهاد و در راه به گروه بزرگی از طلابه داران افراسیاب  
 رسید.<sup>137</sup>

... خبر آورد که ایرانیان بر کوه هماون خیمه و خرگاه بر آورده اند.<sup>138</sup>  
 هامون به کوه بلند شد و خطاب به او گفت: چگونه دخم یی شایسته برای تو بر پا دارم.<sup>139</sup>

همچنین در شاهنامه فردوسی با اینکه پارس ها همسایگان متعددی دارند که با آنها در ارتباط مداوم می باشند؛ ولی از میان این همه ، آنها به شدت از ترکان ترسیده و نسبت به آن ابراز تنفر و انزجار می کنند بطوریکه هم آنان اقوام ترك را دشمن شماره يك خود تصور می نمایند و در مقابل ، هندوستان را سرزمین مادری خود تلقی کرده و هنگامی که از هر سو در تنگنا می افتند رو بدان سویی می نهند و در مواقع شکست به آن سرزمین می گریزند:

بکش کرده دست و زمین را به روی  
 برفتند زاری کنان پیش اوی  
 کج احوان ارمنیه خوانندش نام  
 و از آرمانیان نزد خسرو پیام  
 سر شهر توران در مرز ماست  
 به یک روی از ایشان به ما بر بلاست  
 چراگاه ما بود و بنیاد ما  
 ایا شاه ایران [فارس] بده داد ما<sup>140</sup>  
 از سویی دیگر چون افراسیاب بدگهر از راهی شدن پیلتن و سرداران و سپاهیان به جانب ایران آگاه  
 شد از باختن به توران زمین بازگشت.<sup>141</sup>

همزمان با پادشاهی جمشید در سرزمین تازیان پادشاهی بود مردم آمیز ، پاکیزه خو و خداترس و دادگر، نامش مرداس بود.<sup>142</sup>

روم و خاور را به مسلم داد ، چین و توران را به تور و ایرج را پادشاه ایران کرد.<sup>143</sup>

یکی از محرمان شهریار ایران را گفت: شاه ها ماوران را دختری است خورشید روی.<sup>144</sup>

جالب توجه ترین نکته ای که در این میان می توان بدان اشاره کرد رابطه تاریخی و ویژه فارس ها با ارمنی می باشد طوری که از قرن ها و هزاره ها پیش نوعی اتحاد ضمنی مابین این دو قوم و بر علیه ترکان- که دشمن مشترک آنها قلمداد می گرد د- مشاهده می شود بطوری که فارس ها و ارمنی ها در زمانی که در برابر ترکها احساس ترس و شکست می کرده اند به یکدیگر متوسل شده و جبهه دومی را در برابر دشمن مشترک (ترکان) می گشوده اند و در شاهنامه فردوسی هم فارس ها به کمک و یاری ارمنستان ضعیف و محاصره درحلقه ترکان، می شتابند:

افراسیاب وقتی به آرمان زمین (ارمنستان) رسید .... و حران را با سی هزار مرد سپاهی به زابلستان فرستاد.<sup>145</sup>

روزی کیخسرو شادان و دل آسوده مجلسانه آراسته بود.... یکی از پرده داران نزدیک شهریار شد و گفت: گروهی از آرمانیان (ارمنی ها) آشفته حال و دردمند از راه دراز به درگاه آمده اند و بار می خواهند .... از راهی دور به دادخواهی آمده ایم آرمان شهر ما در مرز ایران و توران است تورانیان پیوسته بر ما ستم می لئند.<sup>146</sup>

در سرزمین فارس ها موجودات گیاهی و حیوانی گوناگونی بسر می برند که این قوم از آنان در موارد متعددی استفاده می کنند . پارس ها معمولا گورخر شکار کرده و هم آنان درجنگ از فیل های گردونه کش بهره می گیرند. چرا که همسایگی پارس ها با هند این امر را مقدور می سازد . همچنین بکارگیری اسب در میان آنها رونق دارد و احترام زیادی برای این حیوان قائلند ، طوری که در آخر شاهنامه رستم و رخش (اسب او) با هم تسلیم مرگ می شوند . همچنین آنها به خوردن گوشت حیوانات اهلی مثل گوسفند و گاو و اسب تمایل چندانی نشان نداده و آن را از صعوبت قلب محسوب می نمایند بطوری که جای پای فوهنگ تغذیه ای هندوستان در اینجا نیز بوضوح مشاهده می گردد (هرچند که براحتی گورخر شکار کرده و گوشت آن را می خورند .) پلنگ ، شیر ، ببر ، شاهین ، باز و عقاب حیوانات مورد احترام فارس ها هستند که الگوی قدرت و چابکی و شجاعت می باشند:

نشست از بر زین چو کوهی بزرگ  
که بنهد بر پشت پیلی سترگ<sup>147</sup>

بیازید هوشنگ چون شیر چنگ  
جهان کرد بر دیو نستوه تنگ<sup>148</sup>

اتفاق را سنگ بر مار نخورد اما از بر خورد دو سنگ بهم فروغی جست.<sup>149</sup>

سود جستن از پوست جانورانی چون قاقم ، سنجاب و سمور را به خلق یاد داد.<sup>150</sup>



- باز و شاهین را ننجیر کردن آموخت.<sup>151</sup>
- دد و دام و مرغ و ماهی به فرمانت باشند.<sup>152</sup>
- روز دیگر از کبک و تیزرو خورش ساخت.<sup>153</sup>
- مقارن این احوال گوساله ای از مادر جدا شد چون طاووس هرمویش به رنگی بود<sup>154</sup>
- پیلان گردونه کش و گاومیشان بسیار توشه سپاهش را از پیش می بردند.<sup>155</sup>
- بپسر سوم وقتی اژدها را دید خروشید.<sup>156</sup>
- که بر سنگ و برخاک شیر و پلنگ چه ماهی به دریا درون نهنگ<sup>157</sup>
- [رستم] چون گرسنه شد در پی گور خری رخس را به تاخت درآورد.<sup>158</sup>
- عقاب جرات پریدن بر این سرزمین ندارد.<sup>159</sup>
- چون خود و جامه ای را که از پوست ببر بود خشک شد.<sup>160</sup>
- سرا پرده ای سبز دیدم بزرگ سواری به کردار درنده گرگ<sup>161</sup>
- دلاور شد آن مردم نا دلیر گوزن اندر آمد به بالین شیر<sup>162</sup>

همچنین در سرزمین فارس ها از گیاهان سرو و خار و نرگس و کافور و گلهاي خوشبو نام برده شده است :

- ... چو کافور و چون مشک ناب چو عود عنبر و چو روشن گلاب<sup>163</sup>
- دو چشمش بسان دو نرگس به باغ مژه تیرگی برده از پر زاغ<sup>164</sup>
- به مشکین کمند اندر افکند چنگ به فندق گلان را به خون داد رنگ<sup>165</sup>
- اگر تیغ بودی کنون پیش من سرش کندمی چون ترنجی ز تن<sup>166</sup>
- و بدینگونه سرو را گواه گرفت<sup>167</sup>

#### ب) جمعیت

«جمعیت» به يك عبارت مجموعه ای انسانی است که دارای روابط متقابل هستند و عمدتاً در محدوده سرزمین مشخص با فرهنگی تقریباً همسان و مشابه زندگی می نمایند. واضح است آشکارترین عاملی که به ایجاد تمایز در انسانهای ساکن در کره زمین منجر می شود، نژاد است که علاوه بر تفاوت های محتمل اجتماعی، دارای اختلافات ظاهری در ویژگیهای جسمانی و بیولوژیک نیز می باشد. رنگ پوست ، میانگین قد ، استخوانبندی صورت و غیره شاخص هایی تلقی می گردند که بر مبنای آن انسانها به گروههای نژادی تقسیم می شوند.

### جمعیت ترکان اوغوز

در خصوص ترکان اوغوز و کل ترکان می توان گفت که به دلیل وسعت جغرافیا و سرزمین ترکان که از کناره های منچوری و کره گرفته تا قلب اروپا و از سیبری گرفته تا نزدیکی های منطقه استوایی شمال هند امتداد می یابد، نژادهای گوناگونی در میان جمعیت ترکان یافت می شود که از نژاد زرد در شرقی ترین بخش آسیا گرفته تا دو رگه در آسیای میانه و سفید در بخش غربی آسیا و اروپای مرکزی ادامه می یابد و همچنین از افراد با جثه های کوچک در شمال چین و مغولستان گرفته تا انسانهای با قد بلند و چهارشانه در آذربایجان و ترکیه و بوسنی و هرزگوین (بالکان) در آن مشاهده می شود.

وسعت حدود بیست میلیون کیلومتر مربعی سرزمین ترکان، اقوام ترک را همزمان با تمامی حوزه های تمدن شرق و غرب کره زمین پیوند داده است. امپراطوری چین، شبه قاره هند، اعراب، امپراتوری روم از مهمترین همسایگان جمعیت ترک بوده و هم آنان هزاران هزار سال در رقابتی بی امان با هم در کشمکش بوده اند (برای مثال هون ها و مغول ها که از اقوام ترک می باشند جهانگیران قدرتمندی همچون آتیلا و چنگیز خان را در خود پرورانده اند که تقریباً بر تمامی این حوزه های تمدنی و فرهنگی تسلط بی چون و چرایی اعمال کرده اند.) در کنار اینها اقوام دیگری هم در همسایگی جمعیت ترکان بوده اند که به دلیل کم اهمیت بودن، ترکان اغلب اعتنائی به آنها نمی کرده اند که اقوامی مثل روس ها، فارس ها و اقوام جنوب آسیا از آن جمله محسوب می شوند؛ هرچند که ترکان به تعدی اینگونه اقوام ضعیف نیز پاسخ می داده اند چنانکه برای نمونه تجاوز سپاه هخامنشی به سرکردگی کوروش به سکاها، از اقوام ترک، منجر به بریده شدن کوروش بدست فرمانده زن سکایی گردیده است.

سرزمین ترکان از این جهت که جلگه ها، چمنزارها و کوهپایه های سرسبز و پرنعمتی را شامل می شود بنابراین محل زندگی اقوام گوناگون ترک بوده است که با وجود تمایزات در رنگ پوست، استخوانبندی و شکل ظاهری میان آنها همه وابسته به یک حوزه فرهنگی بوده و به یک زبان سخن می گفته اند و این امر قطعاً ناشی از نحوه حیات و معیشت مشابه و طبیعت و اکوسیستم نزدیک به هم بوده است. به طوریکه علیرغم اینکه زبان ترکی به دو تیره بزرگ شرقی و غربی تقسیم بندی شده است که بزرگترین نمایندگان آنها لهجه مغولی در شرق و لهجه آذربایجانی در غرب می باشد. با اینحال این دو لهجه در اساس یکسان بوده و از ریشه واحدی برخوردار هستند.

بهر حال ترکان بهره مند از سرزمین فراخ و پر نعمت و آزاد از هرگونه وابستگی به خاک، از اقوام بسیار زیادی تشکیل می شده اند که هر یک از وفور جمعیت برخوردار بوده است اقوامی مثل سکاها، پارت ها، مادها، کاپادوکیاها، اوغوز ها، بختیری ها، اوارزمی ها، تاحیلا ها و ... در زمان باستان از

آن جمله اند و در عصر فعلی از اقوام ترك مي توان به مغولها، ایغورها، یاکوتها، دولقائها، قازاق ها ، اوزبك ها ، تركمن ها، آذربایجانیهها، باشقیرها، چچن ها ، قیرقیزها، آلتای ها ، افشارها ، قشقایی ها ، خلیج ها ، ترك ها ، چاووش ها و ... اشاره کرد که هم اکنون بسیاری از آنها موفق به کسب خودمختاری شده و کشورهای مستقلی را تشکیل می دهند و برخی دیگر در زیر پرچم اقوام مسلط دیگر زندگی می گذرانند.

بنظر می رسد که ترکان اوغوز همواره دارای نفوس زیادی بوده و به آسانی می توانسته اند دشمنان خویش را شکست داده و شهرها و سرزمین آنها را چپاول ، باجگزار و یا تحت تملک خویش درآورند ؛ به گونه ای که در کتاب ده ده قورقود بارها و مکررا به حجم و نفوس عظیم اوغوزها اشاره گردیده است که لایه به لایه ، تو در تو و اغلب غیر قابل شمارش و بی پایان می باشد و آمدن کلماتی مثل «قالین»، «آغیر»، «بول»، «سایماقیننان توکنمز»، «خانلار خانی» و از این قبیل در تمام صفحات این کتاب حکایت از خود آگاهی این اقوام به قدرت ، هیمنه و صلابت جمعیت شان دارد:

به سپاه گران ایل اوغوز حمله برد.<sup>168</sup>

به شاه شاهان بایندیرخان خبر رسید.<sup>169</sup>

خزائن سنگین و لشکر فراوان بدست آوریم.<sup>170</sup>

اگر بخواهم بشمارم بیگ های ایل بزرگ اوغوز تمام شدنی نیست.<sup>171</sup>

بیگ های ایل عظیم اوغوز وارد جنگ شد.<sup>172</sup>

همچنین این جمعیت فراوان و تودرتوی ایلات اوغوز درکنار سرزمین وسیع و پربازده ، سبب پیدایش قدرت سیاسی و نظامی کم نظیری برای ترکان اوغوز شده که بنوبه خود همین امر به موجودیت نوعی اقتدار روحی و اعتماد به نفس فراگیر در میان آنها انجامیده است . چنانکه در کتاب ده ده قورقود مواردی از شواهد وجود این نیروی عظیم در ترکان اوغوز و در دستاذهای گوناگون آن آورده شده است :

به دنبال اینها خان من ببینیم چه کسانی آمدند ، قارا بوداق ، کسی که بدون اذن بایندیرخان دشمن او را شکست داده و شصت هزار تا از آنها را به استفرغ خون واداشت.<sup>173</sup>

کسی که باکافران چون سگان رفتار کرده و پنجاه و هفت قلعه را تسخیر نموده است ، کسی که چهل شنل شاهی را پوشیده و دختران محبوب سی و هفت شاه را يك به يك به اسیری گرفته است<sup>180</sup>

بایندیرخان ..... دستگاه دیوانی بلند مرتبه و عظیم من بپایید.<sup>181</sup>

البته جمعیت زیاد ضرورتاً به پیدایی نظم و انضباط در میان آنان منجر شده و بخود بخود پیچیدگی روابط موجود در آن از طریق طبقه بندی اجتماعی پاسخ داده می شود براین مبنا اقوام اوغوز نیز به سلسله مراتب اجتماعی تقسیم بندی می شود که در راس آن "خانلار خانی" یابه تعبیر دیگر امپراتور یا شاهنشاه قرار می گیرد پس از آن "خانها" دومین سطح از تیپولوژی فوق را تشکیل می دهند "بیگلر بیگی" سومین سطح و "بیگ" چهارمین سطح از ساختار اجتماعی ترکان اوغوز را بخود اختصاص می دهد.

در نهایت با توجه به ویژگیهای سرزمینی، معیشتی و فرهنگ اوغوزها؛ می توان گفت که جمعیت آنها فراتر از چند میلیون نفر در هزاران سال پیش بوده و این اقوام قادر بوده اند که به آسانی و در مدت اندکی نفوس خود را به حداکثر برسانند بطوریکه در دستاذهای ده ده قورقود هم ذکر شده است وجود سرزمین برای تولید نسل و ازدیاد جمعیت انسانی کافی بوده است:

اگر کوهستان سیاه گسترده پا برجا باشند ایل افزون می شود و پراکنده می گردد.<sup>182</sup>

بیگ های جوانمرد اگر پاینده باشند پسران زائیده می شوند.<sup>183</sup>

اگر کوهستان سیاه رنگ عقیم شوند علف نمی روید و ایل گسترش نمی یابد.<sup>184</sup>

وجود همین پتانسل سرزمینی، فرهنگی و تغذیه ای برای افزایش جمعیت اغوزها باعث شده است که آنها هر زمان اراده کنند قادر به تشکیل امپراتوریهای عظیمی مثل سلجوقیان باشند و الگویی مثل امپراتوری های عظیم صفویان و عثمانیان را در غرب آسیا بگسترانند که از شمال هندوستان تا شمال آفریقا و مرکز اروپا امتداد داشته باشد در واقع اگر بخواهیم تعداد افراد ترک را که خویشانش را از نسل اوغوزها محسوب می کنند تخمین بزنیم احتمالاً تعداد آن از یکصد میلیون نفر فراتر خواهد رفت و اقوام ترک کشورهای ترکمنستان، آذربایجان و ترکیه و بخشی از عراق را تماماً در بر خواهد گرفت که جمعیتی بین یکصد تا یکصد و پنجاه میلیون نفر را در خود جای می دهند.



نقشه شماره (8): پراکندگی جغرافیای سیاسی ترکان

### جمعیت فارس ها:

فارس ها از ازمه قلم بدلیل زندگی در نامساعدترین سرزمین و جغرافیای آسیا همواره از جمعیت اندکی برخوردار بوده اند و محدودیت های محیطی امکان فزونی جمعیت و به تبع آن قدرتمندی سیاسی را پیوسته از آنان سلب می کرده است به گونه ای که خود پارس ها هم در حماسی ترین اثر خویش یعنی باستان نامه ساسانیان یا شاهنامه فردوسی نتوانسته اند این رنج ناشی از قلت نیروی انسانی اقوام فوق را کتمان کرده و آن را پنهان دارند در مقابل درجاهای متعدد به فزونی سپاه همسایگان قدرتمند و پرجمعیت خویش اذعان نموده اند. هرچند که به جهت سبک و سیاق حماسی این اثر این فزونی جمعیت ترکان و قدرت فائقه ناشی از آن نتوانسته از برتری اقوام فارس زیان بر ترکان و نماینده آنان یعنی افرسیاب ممانعت کند ولی بحرحال اعتراف به این مزیت ترکان خودشان از فاصله بسیار زیاد این دو چهارچوب فرهنگی متفاوت از لحاظ جمعیتی دارد:

جهانی سراسر بر از گفتگوی

شهنشاه نوذر پس پشت اوی

چو اندر دهستان بیاراست جنگ  
 بر این بر نیامد فراوان درنگ  
 ز جنگ آوران کرد چون سی هزار  
 برفتند شایسته کارزار  
 از آن سخت شادان شد افراسیاب  
 بدید آنکه بخت اندرآمد ز خواب  
 سپه را که دانست کردن شمار  
 تو شو چار صد بابشهر هزار<sup>185</sup>

افراسیاب از این رویداد شادمان شد و با 400 هزار مرد سپاهی به دهستان آمد و با نوذر [شاه  
 فارسها] که 140 هزار سپاهی زیر فرمان داشت رویا رو شد.<sup>186</sup>

افراسیاب کشتی بر آب انداخت و با سپاهیان بسیار روبه خار ری گذاشت.<sup>187</sup>  
 به افراسیاب پیغام فرستاد که بی درنگ سپاهی گران بیاراید و از حیحون بگذرد.<sup>188</sup>  
 رستم سوار رخس شد و رو به البرز کوه نهاد در راه به گروه بزرگی از طلایه داران افراسیاب رسید.<sup>189</sup>  
 [ سیاووش ] لشگری سنگین از ترکان فراهم آورد.<sup>190</sup>

روی زمین از بسیاری سپاه کشانی ، چغانی و چینی و هندی و رومی سیاه شده است.<sup>191</sup>  
 پس از دو هفته از بسیاری از کشورها سپاهیان فراوان به مدد وی [ افراسیاب ] آمدند.<sup>192</sup>  
 [ فارس ها ] چنانکه آگاهی گنج سپاه توران بیش از ایران [ فارس ها ] است.<sup>193</sup>

و بدیهی می نماید وکه اقوام فارس با نفوس اندک خود جز باتوسل به سخت ترین شیوه استبداد فردی و  
 نیز با فریب و نیرنگ سیاست تمداران اقوام نیرومند همسایه - بویژه ترکان - در آن زمان نمی توانسته اند  
 قدرت سیاسی در فلات ایران رابه کف آورده و آن را حفظ نمایند. چنانکه عامل اصلی فروپاشی مادهای  
 ترك بدست كوروش را فریب خوردن نزدیک ترین فرد به شاه مادها و خیانت او به اقوام خویش عنوان  
 کرده اند. همچنین اردشیر اولین شاه ساسانی نیز با همین ترفند توانسته است بر حکومت پانصد ساله  
 اشکانی ها ی ترك فائق آید و مهمتر از اینها اینکه با شدیدترین کشتارهای دسته جمعی سایر اقوام  
 تحت سلطه توانسته اند پایه های حکومت فارس ها را محکم نمایند. بطوری که می شود گفت در واقع  
 کمی جمعیت و نفوس اقوام فارس علیتی اساسی در پیدایش سیستم سیاسی و اخلاقی خاص آنان بوده  
 است.

علاوه بر کمی جمعیت پارس ها ، آنان با پراکندگی اقوام فارس زبان نیز رو در رو بوده اند که این عامل  
 نیز به نوبه خود ضعف سیاسی و نظامی آنها را دو چندان می کرده است. چرا که نحوه زیست این اقوام  
 - که مبتنی بر زراعت و وابسته به خاک بوده است - با ایجاد نوعی محلی گرایی پیوند خورده با زمین و  
 منطقه کوچک جغرافیایی اطراف زادگاه ( ده یا شهر ) ، عملاً قدرت یکپارچه سازی و اتحاد را از اقوام  
 متعدد فارس گرفته و ارتباط ناچیز آن اقوام با یکدیگر ، با وجود ریشه فرهنگی - زبانی یکسان ،

سبب دیدگاه منفی و تحقیر آمیز فارس ها نسبت به هم دیگر گردیده است که تماما در شاهنامه منعکس شده است:

پس از گرگساران و مازندران      وز آن نره دیوان و جنگ آوران

برفتم در آن شهر دیوان نر      چه دیوان که شیران پرخاش خر

ز من چون به ایشان رسید آگهی      از آواز من مغز شان شد تھی<sup>194</sup>

سوی گرگساران و مازندران همی راند خواهم سپاهی گران<sup>195</sup>

سگساران و سراسر مازندران زیر فرمان تو می آورم<sup>196</sup>

شهرستانی است آرام و جانفزای مردمان یکان یکان از آن شارستان به خارستان روی می نهند<sup>197</sup>

ایرانشهر را تا شهر مازندران دو راه است یکی دراز همان راه که شاه رفته است و دیگر راهی کوتاه اما

صعب العبور که دیوان و شیران و جادوان راجایگاه است.<sup>198</sup>